

قومیت و دیپلماسی؛ لزوم تداوم و گسترش جایگاه اقوام در دیپلماسی جمهوری اسلامی ایران در عصر جهانی شدن

(صفحات ۱۴۱ تا ۱۶۷)

دکتر اعظم ملایی^۱ * رضا شفیعی اردستانی^۲

پذیرش: ۹۴/۱۰/۲۱

دریافت: ۹۴/۸/۶

چکیده

تغییرات حاصل در محتوای روابط بین‌الملل و تحولات منطقه‌ای، ناشی از جهانی شدن، سبب‌ساز اهمیت یافتن اقوام و اقلیت‌های قومی-مذهبی در مناسبات امروزی جهان سیاست شده است. به‌ویژه در منطقه خاورمیانه تحولات و تنش‌های منطقه‌ای حاصل از تنوع اقوام و مذاهب و درگیری آنها با یکدیگر، افزون بر ریشه‌های تاریخی، به سبب تأثیرات جهانی شدن رو به افزایش است، چراکه آگاهی از خود و توانایی برای ایجاد هویت بر اساس آن افزایش یافته است. آنچه در این میان اهمیت دارد دو مطلب است: نخست درک حقیقت مسائل امنیتی خاورمیانه تحت تأثیر مشکلات و تنوع اقوام و دیگری لزوم نگرشی جدید به

۱. استادیار روابط بین‌الملل، پژوهشگاه شاخص‌پژوه اصفهان (a.molae2006@gmail.com)
۲. کارشناس ارشد علوم سیاسی، دانشگاه مفید قم؛ نویسنده مسئول (rezapoledu@gmail.com)

محتوا و ابزار در فرآیندهای دیپلماتیک. مقاله حاضر با استناد به دیدگاه‌های مکتب سازه‌نگاری که معتقد است آنچه اشخاص می‌خواهند وابسته به این است که با «که» تعامل دارند و تا چه حد به گروه آنان وابستگی دارد، استفاده از اقلیت‌های قومی و مذهبی در دستگاه دیپلماسی کشور را راهکاری مفید برای حل مسائل و مشکلات منطقه‌ای ایران می‌داند. بدین صورت که استفاده از ابزارهای قومیتی و مذهبی ضمن ایجاد باوری سازنده در یک فرآیند دیپلماتیک که منجر به یک سیاست خارجی و دیپلماسی پویا می‌گردد؛ باعث ایجاد و توسعه همبستگی ملی و کمک به فرایند دولت ملت‌سازی می‌شود. آنچه متناسب وضعیت ملی ایران است و هیچ‌گونه تضادی با هویت اصیل ایرانی- اسلامی نیز ندارد.

واژگان کلیدی: دیپلماسی، جهانی شدن، اقوام، ایران و خاورمیانه

مقدمه

آنچه امروز در دنیای سیاست و روابط بین‌الملل مورد عمل و استفاده قرار می‌گیرد تحت تأثیر دو رویداد مهم قرار دارد: نخست، معاهده وستفالی در سال ۱۶۴۸ و میراث آنکه سبب پیدایش دولت-ملت به‌عنوان مهم‌ترین بازیگر در عرصه روابط بین‌الملل شد و دیگری، ورود و یا خو گرفتن ملت‌ها و دولت‌های مختلف با شرایط جهانی شدن. دو عاملی که هرچند از برخی جنبه‌ها، نشأت گرفته از برخی تئوری‌ها در مورد جهانی شدن، دارای تناقضاتی هستند و حتی یکدیگر را نفی می‌کنند، ولی همچنان کارگزاران اصلی محیط جدید روابط بین‌الملل را تشکیل می‌دهند.

تمام آنچه گفته شد، در خاورمیانه اگر رنگی دیگر نباشد، صرفاً سایه‌ای از آن است. این تفاوت در صحنه‌های مختلف سیاست خارجی کشورهای منطقه به‌ویژه عرصه دیپلماسی به خوبی قابل مشاهده است. آنچه در جهان کنونی به‌عنوان گفت‌وگوی میان دولت‌ها، گروه‌ها و سازمان‌ها شناخته می‌شود، در خاورمیانه تقریباً مهجور است. دولت‌های جعلی، دیگر ساخته و فکدان جوامعی دموکراتیک و مردمی، توأمان تمامی عناصر مادی و معنوی لازم برای دیپلماسی، حتی به معنای عام کلمه را تحت تأثیر قرار می‌دهند. در واقع در خاورمیانه هنوز وستفالی تکامل نیافته و هنوز فراغت از جنگ‌های هویتی حاصل نشده است که جوامع و دولت‌ها درگیر عصر جهانی شدن شده‌اند. از این رو جهانی شدن در این منطقه بدون شک تأثیرات ویژه و متفاوتی به دنبال داشته و مشکلاتی همانند چالش‌های هویت و امنیت را به وجود آورده است، چراکه تأثیرات برخی رویدادها - مانند گسترش ارتباطات و احیای هویت‌های به حاشیه رانده شده - سبب تحریک معضلات و بحران‌های خاورمیانه می‌شود.

از این رو پژوهش حاضر با مد نظر داشتن عواملی مانند تأثیر جهانی شدن بر گروه‌های قومی در کشورهای خاورمیانه، دشواری دولت-ملت‌سازی و بحران‌های امنیتی، به‌ویژه نشأت گرفته از مسائل قومی و مذهبی در خاورمیانه، همچنین تحولات تغییرات فعالیت‌های دیپلماتیک و تنوع دیپلماسی در صدد پاسخگویی به این سؤال اصلی است که در عصر جهانی شدن کاراترین ابزار در دیپلماسی منطقه‌ای برای ایران چیست. در پاسخ به این پرسش، این فرضیه مطرح شده است که در عصر جهانی شدن

استفاده از دیپلماسی همه‌جانبه بر اساس مؤلفه‌های قومیتی، کاراترین ابزار در دیپلماسی منطقه‌ای برای ایران خواهد بود.

برای این منظور پژوهشگران حاضر دیپلماسی قومیتی را به‌عنوان راهکار و ابزاری مؤثر برای «ایجاد باورهایی» مفید و مثبت جهت حل مشکلات دیپلماسی کشور در زمینه همکاری با کشورهای خاورمیانه معرفی می‌کنند. آنچه مختص زمانه امروز نبوده، بلکه ریشه در حکومت‌های گذشته - با عملکرد متفاوت اخلاقی و سیاسی - نیز داشته و هم اکنون نیز به سبب بروز تحولات جدید در خاورمیانه، لزوم تداوم و گسترش آن بر اساس مؤلفه‌های جدید تأثیرگذار بر امنیت منطقه‌ای حسب رویکردی نوین، احساس می‌شود.^۱

چنین نگرشی در خاورمیانه از دو سو حائز اهمیت و کارساز است: نخست آنکه وضعیت دولت-ملت در خاورمیانه به دلایل متعدد، به‌ویژه فقدان رویکردی یکسان به تمام اقوام یک کشور چندان مناسب نیست و بسیاری دولت‌های خاورمیانه که همچنان در فرایند دولت-ملت‌سازی ضعیف و یا ناکام هستند. بدین صورت حرکت به‌سوی چنین رهیافتی در دیپلماسی سبب‌ساز کمک به فرایند دولت-ملت‌سازی می‌شود. دوم و مهم‌تر آنکه در پی تحولات امنیتی رخ داده شده در خاورمیانه، نیاز به دیپلماسی و پیشبرد امور از این طریق لازم به نظر می‌رسد و نیازمند رویکردی نوین و استفاده از ابزارها و نگرش‌های جدید به دیپلماسی است.

ایده کلی محققان حاضر در تشریح این موضوع بر این اصل مبتنی است که گسترش و تداوم حضور فرهنگ‌ها و قومیت‌های مختلف در عرصه دیپلماسی منطقه‌ای سبب‌ساز تعامل بهتر جمهوری اسلامی ایران با کشورهای منطقه خواهد شد و به ایجاد اطمینان برای طرفین کمک می‌کند. در این نوع نگرش، استفاده از اقوامی با مذاهب غیرشیعی و غیرفارس در دیپلماسی، جهت حصول نتایج بهتر در سیاست خارجی و تعاملات منطقه‌ای و ایجاد ملتی همبسته‌تر، نشأت گرفته از فرایند سازنده و گسترش‌یابنده ملت‌سازی ضروری است.

از آنجا که جمهوری اسلامی ایران به‌عنوان دولتی شکل‌گرفته بر مبنای هویت‌ها و

۱. به عنوان نمونه می‌توان به جایگاه ارمنه در سیاست خارجی ایران در عصر قاجار و در روابط با عثمانی اشاره کرد.

هنجارهای خاص، تلقی ویژه‌ای از سیاست خارجی و منافع ملی دارد، انجام این پژوهش در چارچوب نظریه‌های خردگرای صرف قابل توضیح نیست. بنابراین برای تمهید نظری این مقاله باید از نظریه‌ای استفاده شود که در کنار توجه به ابعاد مادی قدرت و منافع، امکان پرداختن به ابعاد هنجاری و فرهنگی را نیز داشته باشد. نظریه سازه‌نگاری با داشتن قابلیت‌های فوق، جهت تحلیل موضوع این تحقیق مناسب به نظر می‌رسد.

سازه‌نگاران لازمه تعامل بهتر را همگونی با طرف مقابل جهت اطمینان و شناخت بهتر می‌دانند. در واقع آنچه اشخاص در یک فرایند سیاسی و دیپلماتیک بر اساس دیدگاه‌های سازه‌نگار، خواهان آن هستند، وابسته به این است که با «چه کسی» تعامل دارند و تا چه حد به گروه هویتی و قومیتی آنان وابستگی دارد. موضوعی که سبب اطمینان و آغاز مؤثرتر تعامل با دیگری و ایجاد حس و هویتی مشترک بر اساس واگذاری جایگاهی اجتماعی است. از نظر شناخت‌شناسی نیز این پژوهش با استناد به مبانی معرفتی سازه‌نگاران، به دنبال استفاده از روش‌های تحلیلی تفسیری جهت آسیب‌شناسی منافع ملی در جمهوری اسلامی ایران برآمده است.

۱. چارچوب نظری

دهه‌های پایانی قرن بیستم دوران شکل‌گیری و بسط رهیافتی در مطالعات روابط بین‌الملل و سیاست خارجی بود که با زیر سؤال بردن رهیافت رئالیسم و مفاهیم بنیادین آن مانند «قدرت»، «منافع ملی» و «موازنه قوا» در صدد برآمد تحلیلی از روابط بین‌الملل و سیاست خارجی بر مبنای دادن نقش به عوامل اجتماعی و فرهنگی ارائه کند. در این میان مسئله هویت دولت و هویت سایر بازیگران از جمله گروه‌های قومی و مذهبی و چگونگی شکل‌گیری و تأثیرگذاری این هویت‌ها بر عرصه سیاست که تا پیش از این کمتر مورد توجه بود، بیش از گذشته در کانون مباحث تحلیلی قرار گرفت (حق‌پناه، ۱۳۹۰: ۸۵).

در الگویی که سازنده‌گرایی از تعاملات بین‌المللی ارائه می‌دهد، سعی می‌شود تأثیر هنجاری ساختارهای نهادی بنیادی بررسی شده و ارتباط میان دگرگونی‌های هنجاری،

هویت و منافع دولت‌ها مشخص شود. از آنجا که هویت دولت‌ها به زمینه‌های تاریخی، فرهنگی، سیاسی و اجتماعی بستگی دارد، بنابراین در وضعیت متغیر به سر می‌برد (قوام، ۱۳۸۴: ۲۲۵).

در چارچوب رویکرد مزبور، رفتارها ممکن است در شرایط اجتماعی بین‌الذنهانی معنادار باشند. از آنجا که بازیگران درصدد توسعه درک خویش از طریق هنجارها و عملکردها هستند، بنابراین ارائه رفتارها در غیاب هنجارها فاقد معناست. بر پایه این تحلیل نظر به اینکه ساختار بدون وجود یک مجموعه بین‌الذنهانی هنجارها و اعمال بی‌معناست، بنابراین مفهومی به نام آشوب‌زدگی نیز بی‌معنا و غیرواقعی است.

دیدگاه سازنده‌گرایان به این امر می‌پردازد که چگونه هویت‌ها و هنجارهای اجتماعی مردم می‌تواند با روابط نهادینه میان آنها گسترش یابد. از آنجا که منافع از روابط اجتماعی برمی‌خیزد و نه به شکلی تحلیلی و ما قبل آن، لزوماً نسبت به نوع تعامل میان دولت‌ها و همکاری یا تعارض میان آنها نه می‌توان خوشبین بود و نه بدبین. روابط دولت‌ها با هم بر اساس معنایی است که آنها برای یکدیگر قائلند و نه توزیع قدرت (همان: ۲۲۳).

در نظریه سازنده‌گرایی، ضمن تأکید بر ویژگی ساختگی و نهادی مفهوم دولت، هویت آن نه به‌عنوان مسئله‌ای شخصی یا روان‌شناختی، بلکه امری رابطه‌ای تلقی می‌شود که به وسیله تعامل بازیگران با یکدیگر، به وسیله مشارکت در معانی جمعی و از درون یک دنیای اجتماعی تکوین یافته پدید می‌آید و تغییر می‌کند. از این رو هویت‌ها نه ثابتند و نه شبیه به همدیگر، بلکه تمام آنها مشروط، وابسته به تعامل و جای گرفته در درون یک متن نهادی هستند.

بر این اساس، هویت ملی و هویت دولت تا حدود زیادی در رابطه با دیگر ملت‌ها و دولت‌ها تشکیل می‌شود. هویت دولت‌ها وابسته به شرایط تاریخی، فرهنگی، سیاسی و اجتماعی تغییرپذیر است. هویت‌ها همواره در حال گفت‌وگو و مبادله با یکدیگرند و این موضوع، در زمان تغییرات حاد و بحران‌های بین‌المللی تشدید می‌شود (کرمی، ۱۳۸۵). از منظر سازه‌نگاران قومیت و نژاد نیز بر ساخته‌های اجتماعی هستند که تعامل آنها با دولت مرکزی به نحوه بر ساخته شدن و تعاملات اجتماعی و نیز هنجارها و نگرش متقابل آنها با دولت مرکزی بستگی دارد. منازعات قومی ریشه در فعالیت‌های

حساب شده سیاسی و اقتصادی جوامع انسانی دارد. این منازعات اغلب توسط نخبگان برانگیخته می‌شوند. با وجود این، از دیدگاه سازه‌انگاران، هویت قومی امری ذاتی و غیر قابل تغییر نیست، بلکه به‌ویژه در دوران پس از جنگ سرد همواره ابزاری برای دستیابی به قدرت سیاسی بوده است (Biersteker and Weber, 1996:18).

۲. دیپلماسی و جهانی شدن؛ موضوعات و ابزارهای جدید

نقطه شروع بحث را تعریف دیپلماسی، تحولات رخ داده راجع به آن و نتایج حاصل از این تغییرات در محیط پویای نظام بین‌الملل قرار می‌دهیم. در تعاریف مختلف ارائه شده برای دیپلماسی، شرایط و مفاهیم مختلفی بیان شده است. به‌طور مثال، برخی دیپلماسی را به‌عنوان دانش و برخی بر اساس هنر مد نظر داشته‌اند. رولند پیتر دیپلماسی را هنر مذاکره میان دولت‌های مختلف در محیط بین‌المللی می‌داند (Peter, 2006:1). در حالی که داریوش آشوری آن را دانش ارتباط میان سیاستمداران و سران کشورهای جهان تعریف می‌کند (آشوری، ۱۳۵۴: ۱۴۵).

با تمامی این اوصاف، حسب شرایط کنونی جهان و محیط بین‌الملل، امروزه دیپلماسی را می‌توان روان‌شناسی ارتباطات در عصر اطلاعات نامید. باید پذیرفت عصر اطلاعات نوعی برابری را برای همگان حداقل در نظر و دانش - نه در عمل - ایجاد کرده است، بنابراین اهمیت باور، بر ساخته و هنجار در این موضوع به خوبی آشکار است. برای این منظور از آنجا که دیپلماسی در محیطی چندبعدی و چندجانبه صورت می‌گیرد، چنین تعریفی براننده‌تر به نظر می‌آید: دیپلماسی به معنی هدایت روابط بین افراد، گروه‌ها، سازمان‌ها و ملت‌هاست (Broth, 1979:3). نتیجه حاصل از چنین تعریفی متاثر از واژه «هدایت روابط»، اهمیت روحی، روانی و ذهنی طرفین را بیان می‌کند. می‌توان گفت: چنین اعمالی اگر نه در تمامی موارد، در بسیاری اوقات ریشه در باورهای شخصی و گروهی دارد و موفقیت و یا شکست آن به ایجاد باوری مثبت و یا زدودن خاطرات و باورهای غلط گذشته وابسته است. بدین منظور لزوم تحلیل و عمل براساس مکتب سازه‌انگاری مفید و حتی ضروری به نظر می‌آید. رسیدن به چنین نتیجه‌ای وابسته به قرار گرفتن در محیطی بر ساخته و در پس گذاشتن از مراحل مختلف

و اکثرآ مادی گونه دیپلماسی است.

تاریخ دیپلماسی و شرح مقاطع مختلف آن را با تسامح و تساهل بدین گونه می توان تمیز داد: ۱. دیپلماسی باستانی، ۲. دیپلماسی کلاسیک، ۳. دیپلماسی نوین و ۴. دیپلماسی سازه‌انگارانه. دیپلماسی سنتی بیشتر اشاره به روابط دولت‌های امپراتوری در دوران قبل از میلاد مسیح دارد. آنچه احتمالاً ریشه‌های آن را می توان در روابط پادشاهان ابلا (سوریه امروزی) و پادشاهان آشور جهت انعقاد قرارداد صلح در ۲۳۰۰ سال پیش از میلاد مسیح و یا روابط ایالات متخاصم چینی در قرون ۸ تا ۳ پیش از میلاد که جهت بقا و موفقیت خود انجام می دادند، جست‌وجو کرد (Nigro, 2008:164). پس از آن شاهد دیپلماسی از جنسی دیگر هستیم که از سال‌های ابتدایی قرن ۱۶ آغاز می گردد. چیزی که برخی محققین بر اساس ایجاد یک سیستم منظم و گسترش یافته از ارتباطات دیپلماتیک بدان معتقد شده‌اند (Black, 2010: 42). هرچند نشانه‌هایی مبرهن از روابط منظم دیپلماتیک بین ایالات مختلف ایتالیا و فرانسه در سال‌های پایانی قرون ۱۴ نیز مشاهده شده است (Ibid).

پس از دوران دیپلماسی کلاسیک، دیپلماسی نوین را شاهد هستیم که تحت تأثیر نهادگرایی قرار دارد. فارغ از موفقیت و یا شکست چنین نگرشی در دوران دو جنگ جهانی، این شیوه حضور خود را تداوم بخشید؛ گاه با سیاست‌های رئالیستی مبتنی بر تئوری‌های قدرت و گاه پس از آسودگی از خطر اتحاد شوروی، مبتنی بر مؤلفه‌های اقتصادی. البته این امر سبب گسترش دیپلماسی اقتصادی به‌عنوان موضوعی جدید و حائز اهمیت در سیاست بین‌الملل شد. باید پذیرفت که هرچند دیپلماسی اقتصادی با تمامی ابزارهای آن رو به گسترش و تقویت است، پذیرش آن و نفوذ آن برای همگان یکسان و برابر نیست، چراکه در درجه اول چنین نگرشی - اقتصادی - متمرکز بر وجود توانمندی‌های اقتصادی است و دوم آنکه کارگزاران عمده آن نهادها و انجمن‌های فراملی و چندملیتی هستند که حضور و استحکام و موفقیت آنها به غیر از معدودی جوامع و مناطق در سایر نقاط کمرنگ و ضعیف است. به عنوان مثال، هرچند باید پذیرفت جهانی شدن دولت سنتی را در خاورمیانه به شدت مورد تهدید قرار داده است، این تهدید سبب ایجاد حرکتی مفید به سمت دولت کوچک و جامعه قدرتمند نمی‌شود، بنابراین حضور دولت همچنان لازم، ولی نیازمند تغییرهای گسترده در عمل -

در اینجا دیپلماسی - است. آنچه شاید بتوان نام آن را دیپلماسی سازه‌انگارانه، به‌عنوان مرحله‌ای دیگر در روابط دیپلماتیک - به‌ویژه در خاورمیانه - گذارد.

در میان «روش‌های» مختلف جهت انجام امور دیپلماتیک و فعال نمودن یک دیپلماسی مؤثر و کارآمد، می‌توان به انواع دیپلماسی نظامی، فرهنگی، اقتصادی و... اشاره کرد. در شرح این موارد بیش از آنکه موارد مطرح شده - مانند دیپلماسی اقتصادی - «ابزار» باشند، «موضوع» هستند و جزئیات را تشریح نمی‌کنند. به‌طور مثال در موضوع دیپلماسی اقتصادی می‌توان از ابزارهای مانند نفت، گردشگری و... بهره برد. در این پژوهش سعی در تشریح توانایی‌های قومیتی به‌عنوان «ابزاری» دیپلماتیک را داریم. در واقع سعی در نشان دادن برتری زمانی (امروزی بودن) و کثرت مکانی (به‌ویژه در خاورمیانه) این «ابزار» در امور دیپلماتیک کشورهای خاورمیانه داریم. چنین نگرشی از آن رو حاصل شده است که لزوم تحول در ابزارهای دیپلماسی به دلایل متعدد به‌ویژه جهانی شدن، احساس می‌شود.

پدیده جهانی شدن سبب بروز و اهمیت یافتن قدرت نرم و متعاقب آن، استفاده از ابزارهای امروزی، سبب گسترده‌گی، نفوذ و همه‌گیر شدن سیاست شده است. عمومی شدن، نرم شدن و انتزاعی شدن بسیاری از مؤلفه‌های قدرت، نتیجه و تأثیر جهانی شدن بر دیپلماسی امروزی است. به‌عنوان نمونه، در تعاریف مختلف در مورد دیپلماسی عمومی و یا در پی آن دیپلماسی فرهنگی با چنین رویکردهایی مواجه می‌شویم:

دیپلماسی عمومی به‌طور جامع چونان ابزاری است که حکومت‌ها در مسیر بهره‌گیری از منابع قدرت «نرم» خود به منظور ایجاد تعامل و جذب در کشورهای دیگر از آن بهره می‌گیرند (Nye, 2008:96)؛ آنچه بر اساس «اعتماد و اعتبار» ساخته می‌شود (میلیسن، ۱۳۸۸: ۶۰). چنین ابزار و رویکردی سبب حرکت و استفاده از موضوعات فرهنگی و استفاده از دیپلماسی فرهنگی می‌شود. موضوعی که خود نیز بر اساس باور، اعتبار و ارزش ساخته می‌شود. این مطلب از آن رو نتیجه می‌شود که دیپلماسی فرهنگی را تلاش جهت ارتقای تعاملات میان ملل جهان بر اساس ارزش‌های مشترک می‌دانند (Ninkovich, 1996: 3). چنین تعاریف و موضوعاتی ثابت می‌کند که جهانی شدن سبب تغییر در «موضوعات و ابزارهای دیپلماسی» سنتی و کلاسیک شده و پیروی از اصول، روش‌ها و ابزارهای کلاسیک دیپلماسی دیگر پاسخگوی نیازهای دیپلماتیک نوین

نیستند (Nye & Keohan, 1998:81) و محتوای سیاست امروزی جهان بر بنیان برساخته‌های ذهنی استقرار یافته است.

نتایج حاصل از چنین وضعیتی، فضایی برساخته و نرم است که لزوم توجه به تکثر فرهنگی در داخل دولت ملی و ستفالیایی ناقص در خاورمیانه را بیشتر متذکر می‌شود. در چنین شرایطی است که امکان - و یا خطر - حرکت به سوی دیپلماسی حاشیه‌ای، نوعی از دیپلماسی که بازیگران قومی، مذهبی و هویت‌ساز به آن تعلق و علاقه دارند، بیشتر می‌شود. این بازیگران نقش فراملی فعالی را به نمایش می‌گذارند که می‌تواند دیپلماسی دولتی و متعاقب آن اقتدار را تضعیف کند (کر و وایزمن، ۱۳۹۲: ۱۵۱). بنابراین توجه دولت به حضور آنان در سیاست ملی، جهت عدم دوری و انفکاک این بازیگران متأثر از نگرش‌های قومی و مذهبی از هسته مرکزی دولت لازم است.

۳. دیپلماسی، دیپلمات و هویت

سبب بروز و حرکت به سمت چنین تنوعی در دیپلماسی، آن است که تحولات جهانی، سبب‌ساز توجه و یا حداقل اندیشیدن به حقوق اقشار مختلف از جمله حقوق اقلیت‌های قومی را میسر کرده‌اند. آنچه را که به‌طور عام در علوم سیاسی می‌توان چنین خلاصه کرد: حق و نقش من - من فردی، من قومی، من فرهنگی - در اتخاذ این تصمیم چه بوده است و چه کسی چنین وضعیتی را تصویب کرده است؟ بنابراین اهمیت این موضوع و متعاقب آن اهمیت باورهای فردی در پیدایش رفتارهای دیپلماتیک نقش بسزا دارد؛ چراکه اصولاً دیپلمات‌ها از لحاظ فرهنگی، همیشه مردم و دولت خود را نمایندگی می‌کنند (Danielle, 2010: 3). حال این سؤال پیش می‌آید که در صورت تنوع فرهنگی در یک کشور و یا حضور اقوام و فرهنگ‌های مختلف در یک منازعه، یک دیپلمات، نماینده کدام فرهنگ است و با چه دیدگاهی به مناظره با فرهنگ مقابل می‌نشیند و در بروز چنین شرایطی چگونه باید به مذاکره و فعالیت‌های دیپلماتیک و سیاسی مفید ورود پیدا کرد.

مورگنتا دیپلماسی را دارای چهار وظیفه اصلی می‌داند که یکی از آن چهار مورد، به کارگیری «ابزار» مناسب برای دستیابی به اهداف است (مورگنتا، ۱۳۷۴: ۸۴۶). در

واقع آنچه از آن به‌عنوان دیپلماسی عمومی یاد می‌کنند، تلاشی «غیررسمی» در فضای جهانی شدن است در موضوعات جدید. حال آنکه ابزارهای دیپلماسی «رسمی» در زمان جهانی شدن نیز مستلزم تغییر هستند. از آنجایی که دیپلماسی یک فرآیند هویت‌ساز است و هویت نیز به دیپلماسی شکل داده و آن را تغییر می‌دهد (جمالی نژاد، ۱۳۹۲: ۷۴-۷۳)، لزوم نگرش بر اساس ابزارهای برساخته و ذهنی - به‌ویژه فرهنگ - مهم است. در این نگرش، ناطق و عامل انجام‌دهنده تعاملات دیپلماتیک را «ابزار» و حتی نقش آن را فراتر از محتوای تعاملات می‌دانیم. برتری ابزار - ناطق و عامل گفت‌وگوی دیپلماتیک - از آن رو حاصل می‌شود که ابزار بر چگونگی برداشت محتوا نیز اثر مستقیم دارد. به‌طور مثال این یک سؤال اساسی است که آیا در یک گفت‌وگوی دیپلماتیک، برداشت دوطرف مقابل از مباحثات، در صورت هم قوم و یا هم مذهب نبودن یکسان است یا خیر. در واقع آنچه اشخاص می‌خواهند وابسته به این است که با «که» تعامل دارند و تا چه حد به گروه آنان وابستگی دارد (مشیرزاده، ۱۳۹۲: ۳۴۵). بنابراین این عامل - که و چه کسی - بر موضوعات و نحوه برداشت‌ها تأثیر مستقیم دارد. راهکار این امر از نظر محققین حاضر، اصلاحات در نگرش‌ها، دیدگاه‌ها و متعاقب آن استفاده از ابزارهای جدید - افراد جدید - در تعاملات دیپلماتیک دولت‌ها برای تعامل بهتر در داخل و نیز ثمر بخش‌تر شدن مذاکرات در عرصه خارجی است. این نگرش را با اغماض در تقسیم‌بندی‌های نظری می‌توان در دسته اصلاح‌گرایان نهادی قرار داد؛ نگرشی که معتقد به عدم کارایی نهادهای فعلی حکومت جهانی است و جهت حل آن از «پشتیبانی» و «اصلاح» نقش دولت‌ها در زمینه‌های حاکمیتی، مشارکتی و انگیزشی حمایت می‌کند (هلد و مک‌گرو، ۱۳۸۲: ۱۲۱). بنابراین به نظر می‌رسد بررسی و انجام اصلاحات لازم در نهاد دولت در فضای جهانی جهت مشارکت بیشتر قومیت‌های مختلف، به حل بهتر مسائل دیپلماتیک، به‌ویژه در سطح منطقه‌ای کمک می‌کند.

از نظر سازه‌انگاران، عناصر فرهنگی از جهت چگونگی شکل دادن به منافع دولت‌ها مهم به نظر می‌رسند (Hopf, 1998:186). بنابراین با توجه به آنکه در این مکتب «هویت‌ها بنیان منافع هستند» (Wendt, 1992:398). همچنین در یک گفت‌وگو و فرایند دیپلماتیک صحبت از بررسی منافع است؛ لاجرم بنیان این گفت‌وگوها بر مبنای هویت و نگرش

طرفین به هویت و دیدگاه سایرین به‌ویژه ذی‌نفعان از یکدیگر نقش می‌گیرد. این موضوع - فرهنگ و هویت - در خاورمیانه جدیت بیشتری می‌یابد. اهمیت توجه به فرهنگ آن هم در دیپلماسی‌ عملی در خاورمیانه نشأت گرفته از قرار گرفتن در یک مجموعه امنیتی دارد. بدین صورت که مجموعه‌های امنیتی تحت تأثیر فرهنگ مشترک و ویژگی‌های خاص و دوستی‌ها و دشمنی‌های مشترک هستند (بوزان و ویور، ۱۳۸۸: ۵۶). بنابراین دیپلماسی به‌عنوان کلید حل این مسائل امنیتی نیز باید همراه خود ابزارهای فرهنگی را جهت ایجاد تشابهات فرهنگی و متعاقب آن ایجاد باوری مشترک و سازنده همراه داشته باشد. ممکن است راه‌حل ممکن در این قسمت استفاده از دیپلماسی فرهنگی باشد؛ آنچه پیش‌تر نیز تا حدودی در این منطقه مورد استفاده بوده است، اما باید پذیرفت دیپلماسی فرهنگی امروزه در این منطقه در مظان اتهام است.^۱ بنابراین استفاده از ابزارهای جدید در دیپلماسی می‌تواند جایگزین مناسبی باشد؛ شرایطی که گفت‌وگویی همگن را بر اساس هویت‌های همگن فراهم می‌سازد.

همان‌طور که پیش‌تر توضیح داده شد، در نگرش‌های سازه‌انگارانه آنچه اشخاص می‌خواهند، وابسته به این است که با «چه کسی» تعامل دارند و تا چه حد به گروه آنان وابستگی دارد. بنابراین در زمان انجام یک مذاکره و یا نمایندگی در سرزمینی دیگر، آنچه سبب یکسانی هویت‌ها و متعاقب آن آسودگی از حفظ منافع می‌شود، بسیار اهمیت دارد. این موضوع حسب نگرش جوزف نای این‌گونه تشریح می‌شود که، امروزه در عصر اطلاعات «اعتبار» کمیاب‌ترین منابع است (Nye,^۲ 2012). بنابراین در یک تلاش دیپلماتیک و متأثر از آنچه پیرامون هویت در بالا توضیح داده شد، هدف ابتدایی و اصلی طرفین ایجاد اعتبار برای خود نزد طرف مقابل است، اما ایجاد این اعتبار دشوار است. با این حال در صورت شروع از مشترکات فرهنگی امکان موفقیت بیشتر است. به میزان وجود اشتراکات و یکسانی هویت فرهنگی، قومی و مذهبی طرفین، سطح اعتبار طرفین و متعاقب آن اعتبار یک گفت‌وگوی دیپلماتیک بالا رفته و به موفقیت نزدیک می‌شود. به‌طور اختصار می‌توان گفت: احتمال موفقیت در چنین فرایندی به‌طور مستقیم نشأت گرفته از همگنی هویتی مذاکره‌کنندگان است. بررسی

۱. با نگاهی به سرانجام برخی رایزنان فرهنگی ایران در کشورهای منطقه این موضوع ثابت می‌شود.
 2. <http://online.wsj.com/news/articles/SB10001424052702304451104577389923098678842>

روابط نه چندان مستحکم ایران در مذاکرات دیپلماتیک با کشورهای خاورمیانه گواهی بر دور بودن از توجه به نگرش‌های جدید در دیپلماسی متأثر از جایگاه اقوام است؛ موضوعی که سبب ضعف و نقصان ملت‌سازی در داخل نیز می‌گردد. این موضوع بر این اساس بیان می‌شود که اگر بازیگران هویت یکسان داشته باشند، امکان و احتمال سازش دیپلماتیک از دیگر روش‌ها بیشتر خواهد بود (بارنت و بنتهامی، ۱۳۸۳: ۲۲).

در بررسی مفهوم هویت ملی با مفاهیم اقتدار، اکثریت و حاکمیت روبرو می‌شویم. ارتباط دائم و مؤثر آنها سبب حرکت به سوی ملت‌سازی در بلندمدت می‌شود. از آنجایی که حاکمیت نقطه آغازین هویت دولت‌هاست (جعفری، ۱۳۸۹: ۱۱۴-۸۳)؛ به طریق مشابه برای ایجاد هویتی مشترک و جامع باید حاکمیتی مشترک و جامع، متشکل از تمامی اقشار و اقوام یک جامعه را تشکیل داد. بر اساس آنچه هریس میلنس معتقد است، مشروعیت در دولت‌های مدرن وابسته به اکثریت است و ملت‌سازی ساخته این اکثریت است (Harries, 2012: 17). بنابراین حضور حداکثری در فرآیند ملت‌سازی ضروری است. موردی که دیوید میلر از آن با عنوان هویت فعال یاد می‌کند، چیزی جز با یکدیگر عمل کردن، تصمیم گرفتن و نتیجه گرفتن نیست. در واقع او ملت را به واسطه تصمیماتی که با یکدیگر اخذ می‌کنند به عنوان ملت واحد می‌شناسد؛ تصمیماتی مانند اظهار نظر در سیاست خارجی (میلر، ۱۳۸۳: ۳۱).

متعاقب آنچه گفته شد، ملزم به ارائه تعریف از هویت برای دولت و همچنین یک جمعیت هستیم، چرا که دولت‌ها موجودیت‌هایی هستند که می‌توانیم به آنها هویت و منافع را منتسب کنیم. سؤال پیش آمده از این تعریف آن است که کدام گروه‌ها قصد انتساب هویت به دولت را دارند و این هویت سبب چه نگرشی و جهت‌گیری برای دولت می‌شود، چرا که در مورد اشخاص و اجتماعات علاوه بر پذیرش و دارا بودن هویت نوعی، قائل به هویت مبتنی بر نقش نیز هستیم که تنها با اشغال موضعی در یک ساختار اجتماعی به دست می‌آیند (ونت، ۱۳۸۴: ۳۳۰).

بنابراین لازمه ایجاد یک هویت ملی و جمعی و آنچه خود و دیگری را به ما تبدیل می‌کند، استفاده از هویت‌های مبتنی بر نقش و گسترش آن است. اما همان‌گونه که توضیح آن داده شد، این هویت‌ها مبتنی بر اشغال یک موضع در ساختار اجتماع، همچون و برابر با دیگران است؛ آنچه به ندرت در خاورمیانه دیده می‌شود. حضور و

داشتن جایگاه رسمی برای هویت‌های مختلف قومی در سیاست خارجی و دیپلماسی یک کشور، نه تنها همبستگی ملی بیشتری به ارمغان می‌آورد، بلکه امکان تعاملات مفید بین‌المللی را نیز افزایش می‌دهد.

۴. جهانی شدن، اقوام و دولت در خاورمیانه

شولت جهانی شدن را در معانی مختلفی چون بین‌المللی شدن، آزادسازی، جهان‌گستری، غربی کردن و قلمروزدایی توصیف کرده است (شولت، ۱۳۸۳: ۱۷۲). متناسب این تعریف و موضوع تحقیق پیش رو، نگارندگان جهانی شدن را به مثابه قلمروزدایی تصور می‌کنند و پیامد آن را افزایش خودمختاری قلمروهای کوچک و احیای هویت‌های فرهنگی و مذهبی فراموش و یا به «حاشیه رانده شده» می‌دانند. این نگرش را می‌توان در طول و هم راستای دیدگاه رابرتسون دانست که معتقد است: «جهانی شدن همانند یک مفهوم معطوف است به فشردگی، تشدید و افزایش آگاهی از جهان چونان یک کل» (Robertson, 1992). بنابراین ما جهانی شدن را این گونه مد نظر قرار می‌دهیم که جهانی شدن زمانی است که امکان فعلیت یافتن آگاهی‌ها را تشدید و تسریع می‌کند. در حقیقت ماحصل فشردگی مکان و زمان، این تسریع فعلیت را سبب می‌شود. حال این آگاهی از کل سبب ایجاد سؤال در موضوعات مابین خود و کل - جهان - می‌گردد، مانند چیستی و چگونگی دولت، اعمال و نحوه عملکرد آن، هویت خود و نگرش دولت به آن.

این انتخاب و تعریف، پیرو و متناسب تعاریف مختلف ارائه شده در مورد جهانی شدن که شامل موضوعات مختلف اقتصادی، اطلاعاتی و جغرافیایی می‌شوند و صرفاً معتقد به تحول جایگاه دولت هستند قرار می‌گیرد؛ جایی که با سه نگرش مختلف به جایگاه دولت روبرو هستیم: جهان‌گرایان افراطی، شک‌گرایان و تحول‌گرایان (سلیمی، ۱۳۹۲: ۲۸). اینجا دو مطلب مد نظر ماست: نخست، نگرش سوم را در تحلیل خود مد نظر قرار می‌دهیم و دیگر آنکه تحول حادث شده و یا در پیش رو را بسیار متفاوت و قدرتمندتر از دیگر نقاط در خاورمیانه می‌دانیم. قلب نظریه تحول‌گرایان مبتنی بر تغییرات سریع اجتماعی و سیاسی است، علاوه بر آنکه معتقد است این تغییرات

به معنی اضمحلال دولت - ملت‌ها نیست، بلکه طبقه‌بندی و کارکردها و «رویکردهای» جدیدی را برای دولت‌ها و جوامع به وجود می‌آورد (همان: ۳۰). یکی از این کارکردهای جدید، تبیین جدیدی از مفهوم ملت و متعاقب آن تبیین نحوه و چیدمان جدید در سیاست‌گذاران، سیاست خارجی و دیپلماسی در عصر جهانی شدن است.

این کارد متأثر از این واقعیت است که برخی اجزای تشکیل‌دهنده یک دولت رو به تغییر و تحت تأثیر عوامل جهانی شدن هستند. از جمله این عوامل تأثیرگذار، پیدایش و رشد قوم‌گرایی است. در واقع «پیدایش قوم‌گرایی یک واکنش سیاسی در برابر جهانی شدن است» (امین، ۱۳۸۲: ۱۲۹)؛ موردی که در خاورمیانه شدیدتر و مهم‌تر است. جایی که ما می‌توانیم عواقب جهانی‌سازی به‌ویژه در خاورمیانه را چنین تشریح و خلاصه کنیم: رشد نهضت‌های استقلال‌طلبانه و عدالتخواهانه در کشورهایی که به روند جهانی شدن می‌پیوندند؛ این نهضت‌ها یا در قالب شعارهای «ناسیونالیستی» و سوسیال‌دموکراتیک یا تحت لوای اسلام عدالت‌خواه بروز خواهد کرد. در واقع در قرن آینده باید منتظر عکس‌العمل‌های شدید و قوی فرهنگ‌های بومی و مذهبی در مقابل جهانی‌سازی بود (رفیعی فنود، ۱۳۸۱: ۱۰۸).

آنچه در این بین به‌ویژه در خاورمیانه اهمیت دارد، وجود اقوام پراکنده در دو سوی مرزهای سیاسی است؛ موردی که سبب پیدایش ملت‌های بدون دولت می‌شود. چنین ملت‌هایی در شرایط جهانی شدن موضوعیت بسیاری پیدا می‌کنند، چراکه هویت‌های محلی امکان بروز بیشتری پیدا می‌کنند و لذا لازمه مواجهه با آنان، این است که دولت ملی خود را با اندکی کوچک شدن و انتقال قدرت و اختیارات هماهنگ سازد (گیدنز، ۱۳۸۴: ۷۹).

بسیاری جهانی شدن و محلی شدن را مکمل یکدیگر می‌دانند، آنچه گینا در مقاله‌ای با عنوان قومیت‌گرایی و جهانی شدن به آن اشاره می‌کند (Genna, 1997: 209). بر این اساس می‌توان گفت: دولت ملی به‌طور مدام از دو سو در معرض تهدید و فشار است: از سطح داخل و از سطح نظام بین‌الملل جهانی شده؛ موردی که در خاورمیانه بیشتر رؤیت می‌شود.

معاهده وستفالی در سال ۱۶۴۸، پس از جنگ‌های سی ساله، دولت‌های ملی را در اروپا بنیان گذاشت و ریشه‌های جنگ‌های مذهبی را برافکنند. با این حال در خاورمیانه

زایش دولت‌های جدید هرچند پس از جنگ بود، اما سبب بنیان گذاشتن دولت‌های ملی و مستحکم و در راستای صلح نبود. با اغماض، این پیدایش که پس از فروپاشی امپراتوری عثمانی واقع شده است را می‌توان در چند دسته جای داد: نخست دولت‌های قدمت‌بنیان که تقریباً مصون از تأثیرات چیش جدید دولت‌ها در خاورمیانه بودند و حسب ریشه‌های تاریخی به حیات خود ادامه دادند، مانند ایران. دوم دولت‌های قدرت‌بنیان که بر اساس توانایی‌های نظامی خود بر حجم قلمرو خود پس از جنگ جهانی افزودند و برخی توافقات پس از جنگ جهانی اول را نادیده گرفتند، مانند ترکیه. سوم دولت‌های مصلحت‌بنیان که صرفاً جهت مصلحت استعمارگران از سرزمین مادری جدا شدند، مانند لبنان و یا اردن که حتی لفظ موقتی برازنده وضعیت آنان بوده است. چهارم دولت‌های موقعیت‌بنیان که به خاطر نزدیکی فیزیکی و ترسیم ساده جغرافیایی تشکیل شدند، مانند عراق و امارات متحده عربی. هرچند عراق دارای تاریخی ریشه‌دار بود، اما باوری یگانه در آن نسبت به ملت واحد وجود نداشت.

تمامی این دولت‌ها، به‌ویژه دولت‌های موقعیت‌بنیان، وضعیتی بغرنج در مواجهه با جهانی شدن دارند، چراکه نه تنها در طی سالیان پس از جنگ جهانی اول، امکان «ملت‌سازی» در بین آنان نبود، حتی وظایف و عملکرد دولت‌ها و نگرش آنان نسبت به موزاییک فرهنگی و قومی کشورشان و همچنین موارد و مشکلات متعدد سیاسی-اقتصادی، بر حجم مشکلات آنان افزوده است. در حقیقت این نوع خاص دولت که از سوی نظام‌های اقتدارگرا و تک‌حزبی ایجاد شده است، گسترش دولت را ضروری می‌داند. در این راستا نهادسازی، ایجاد قابلیت‌های بوروکراتیک و وضع هنجارها و ارزش‌ها، همه کارکردهایی بودند که دولت باید به منظور مشروعیت‌بخشی به جایگاه هژمونیک خود انجام می‌داد. بنابراین، جایگاه دولت به‌عنوان بازیگری داخلی در این منطقه، نه تنها از جایگاه دولت در الگوی وستفالی، بلکه از جایگاه آن در مناطق توسعه‌یافته نیز فراتر رفت (حکیمیان و مشاور، ۱۳۸۳: ۳۲۵).

فراتر رفتن از جایگاه دولت وستفالی، نه تنها باعث نادیده گرفته شدن تنوع اجتماعی در این کشورها شد (موردی که به این شدت در کشورهای اروپایی وجود ندارد)، بلکه راندمان و توانایی آنها را در مقابله با حوادث جدید، به‌ویژه جهانی شدن در معرض خطر قرار می‌دهد. در حالی که جهانی شدن، یک دولت تضمین‌کننده را

پیشنهاد می‌کند تا یک دولت ذی‌نفع را (همان: ۳۲۷)، اکثر قریب به اتفاق این دولت‌ها به‌ویژه در مسائل قومیتی، ذی‌نفع و یک‌سونگر هستند. آنچه جهانی شدن را برای توده‌های قومیتی فراموش شده آنها به فرصت و برای حاکمان آنها به تهدید تبدیل کرده است.

قرار گرفتن در چنین وضعیتی سبب ناامنی و بحران‌های امنیتی متعدد و گسترده در خاورمیانه می‌گردد که می‌توان دلایل آن را عدم رعایت حقوق اقلیت‌های قومی و مذهبی دانست. در واقع اهمیت صلح که در روابط بین‌الملل به معنی احترام به حقوق دیگران است (Unesco, 1982)، در خاورمیانه لزوم بیشتری پیدا می‌کند، چراکه در خاورمیانه احساس ناامنی علی‌رغم آنچه رهبران ادعا می‌کنند، بیشتر از جانب داخل مرزهاست تا بیرون مرزهای ملی (قوام، ۱۳۸۳: ۲۳۷) و این ناامنی ناشی از ناتوانایی این دولت‌ها در «جذب هویت‌های قومی» در انگاره هویت ملی خود است (همان: ۲۴۷). موردی که از آن با عنوان ضعف در ملت‌سازی یاد می‌شود، چراکه ملت‌سازی اشاره به توسعه و پیشرفت یک هویت مشترک دارد (Bremmer, 2003: 32).

جهت حل مشکل پیش رو در کشورهای خاورمیانه، تلاش آنها باید در راستای ایجاد هویت و باوری مشترک برای تمام شهروندان باشد. هویت‌ها معناهایی کلیدی هستند که ذهنیت افراد را شکل می‌دهند و مردم به‌واسطه آنها نسبت به رویدادها و تحولات محیط حساس می‌شوند (گل محمدی، ۱۳۸۶: ۲۲۵). بنابراین در جوامعی که ملت‌سازی سازنده‌ای صورت نگرفته و متعاقب آن هویت مشترکی وجود ندارد، نه تنها تنوعات قومیتی سبب ایجاد تنوع در اندیشه و خلاقیت نمی‌شود، بلکه دیدگاه‌ها نسبت به اهداف، متناقض می‌گردد و همسویی از بین می‌رود.

آنچه در این بین اهمیت دوچندان دارد، آن است که تعارضات مذهبی نیز در خاورمیانه علی‌رغم ظاهر خود دارای خصائص نژادی و قومی هستند (ابراهیمی، ۱۳۹۲: ۲۰۷)، چراکه اصولاً دو عامل اصلی و پایگاه سنتی برای درگیری‌های قومی در خاورمیانه مذهب و ناسیونالیسم است (Fox, 2001: 177). برای این منظور تلاش جهت سهیم کردن تمامی اقوام و مذاهب در تمامی شئون سیاسی به‌ویژه سیاست‌گذاری خارجی و دیپلماسی اهمیت ویژه دارد. هرچند احتمال موفقیت این موضوع به سرشت و اصالت هویت ملی این دولت‌ها بستگی شدید دارد.

۵. ایران، دیپلماسی و اقوام

وضعیت جوامع قومیتی در دولت‌های مختلف خاورمیانه نشان‌دهنده وضعیتی متکثر و ناهمگون در این حوزه است. وضعیتی که در آن دولت‌ها نه تنها خواهان واگذاری مواضع در ساختار سیاسی-اجتماعی به تمامی اقوام نیستند، حتی در صدد نابودی آنها نیز برآمده‌اند. وضعیت شیعیان در لبنان، به‌ویژه در دوران قبل از جنگ، وضعیت شیعیان در عربستان و کردها در ترکیه و عراق نشان از عدم تکامل فرآیند دولت-ملت‌سازی در خاورمیانه و متعاقب آن حضور مداوم بحران‌های امنیتی برای آن جوامع است. در حقیقت آنچه در بالا از آن به‌عنوان اشغال موضع یاد شد (منظور حضور اقوام در تمامی صحنه‌های سیاسی، اجتماعی) همچنان دشوار به نظر می‌آید. به‌طور مثال در مورد بررسی هویت و جایگاه اقوام کرد در خاورمیانه، ایران تنها کشوری است که به‌طور رسمی استانی با نام کردستان دارد، در حالی که ترکیه سرزمین کردستان آناتولی شرقی، در عراق ایالت شمالی و در سوریه بوتان نامیده می‌شده است (فکوهی، ۱۳۸۹: ۲۳۶).

ضمن پذیرش گفتار بالا، شرایط قومیت‌های مختلف در کشورهای متفاوت، مختلف است. به‌طور مثال وضعیت اقوام در ایران بازتر و آزادتر از سایر کشورهای خاورمیانه است و آنچه در ایران سبب تعارض شده را می‌توان در سه دسته جای داد: ۱. تلاش بازماندگان خوانین ایلات، ۲. ضعف دموکراسی و تحزب و ۳. تحریک بیگانگان (احمدی، ۱۳۷۶: ۶۵). بنابراین در مجموع نمی‌توان نگرشی منفی متأثر از نژادپرستی را در ایران متصور شد؛ حال آنکه در دیگر کشورهای خاورمیانه وضعیت به گونه‌ای دیگر است. به‌طور مثال در موضوع قومیت، عربی‌سازی کردستان و منع ترویج و تدریس زبان و اسامی کردی در عراق، مهم‌ترین اقدام حزب بعث در گذشته شمرد می‌شده است (برانکاتی، ۱۳۸۱: ۸). در ترکیه نیز کردها وضعیت مشابهی دارند. مطابق تعریف ارائه شده در ایدئولوژی کمالیستی، همه شهروندان ترکیه، ترک هستند و کردها نمی‌توانند خواستار توجه به حقوق اقلیت‌ها شوند، چراکه آنها اقلیت نیستند. اقداماتی چون تبعید و کوچ اجباری، محرومیت از تحصیل و تدریس به زبان مادری و انکار هویت کردی از جمله اقدامات ترک‌ها علیه کردهاست (چگنی، ۱۳۸۸). همچنین

در عربستان سعودی شیعیان اجازه ورود به برخی دانشگاه‌ها و مؤسسات آموزشی را نداشته و در دادگاه نیز شیعیان اجازه گواهی و شهادت را نخواهند داشت (فولر، ۱۳۸۴: ۳۶۳).

همان‌گونه که توضیح داده شد، در بررسی این شرایط، وضعیت ایران به حقیقت بهتر از سایر کشورهای منطقه است و حداقل به آن در قیاس با دیگران رنگ و بوی نژادی نمی‌توان به آن داد. بررسی ساختار قومیتی کارگزاران سیاست در ایران به خوبی گواهی بر این مدعاست؛ جایی که شما به راحتی دیپلمات‌هایی از اقوام کرد و آذری و عرب را مشاهده می‌کنید. اما آنچه وضعیت ایران را تا حدودی دچار چالش می‌کند، نگرش‌های مذهبی به اقوام است. این مسئله از آن رو اهمیت ویژه پیدا می‌کند که حسب دیدگاه برخی، هرچند قومیت در عصر جهانی شدن در حال رنگ باختن است، اما نه در برابر سایر قومیت‌ها، بلکه در برابر اصول کلی همچون مذهب و دین (کاستلز، ۱۳۸۵: ۷۴۰). به‌طور مثال می‌توان گفت: حسب شرایط منطقه‌ای و جهانی دولت وقت ایران در دهه ۱۹۷۰ میلادی در تکاپوی جذب و سازگاری قوم بلوچ در چارچوب سیاست‌های ملی بود، اما وقوع شرایط جدید نسبت به درج مذهب رسمی کشور - شیعه - در قانون اساسی سبب زاویه گرفتن آنان با نظام، پس از انقلاب شد (Hosseinpour, 1984: 171)، موضوعی که مشابه آن را در مورد کردها نیز می‌توان دید (Ibid: 173). حال آنکه بیان و حضور هویت شیعی در قوانین به‌ویژه در سیاست خارجی حسب نگرشی انقلابی و در راستای همبستگی تمامی مسلمانان بوده است، نه جهت طرد اقوام آن هم در محیط داخلی. «با این حال نادیده گرفتن عناصر هویتی برخی اقوام از سوی برخی گروه‌های سیاسی پس از سال ۱۳۵۷ سبب آسیب و خدشه‌دار شدن هویت ملی در آن سال‌ها شد» (احمدی، ۱۳۸۲: ۵-۵۲).

بر اساس مطالب شرح داده شده، یکی از عوامل اصلی در بروز نارضایتی‌های قومی در ایران حضور ناکافی اعضای گروه‌های قومی در تصمیم‌گیری‌های سیاسی و اداری است. تقاضاهایی که معمولاً توسط کردها و بلوچ‌ها مطرح می‌شود، تحت تأثیر این موضوع هستند (Kylmcka, 2002:78). این امر در صورت رعایت، آن هم در دستگاه سیاست خارجی، ضمن در نظر داشتن انتظارات ملی، اثربخشی بین‌المللی و منطقه‌ای ویژه نیز خواهد داشت. اکثر این تقاضاها را اقوامی غیر شیعی مطرح می‌کنند که شامل

اقوام پراکنده در دو سوی مرزها نیز هستند.

جهت تشریح این موضوع، تصور یک مثال در محیط امنیتی ایران در خاورمیانه مفید است. به طور مثال در صورت لزوم مذاکره با اقوام کرد در عراق، اهل سنت در کشورهای عربی، مسیحیان در لبنان و یا ترک‌زبانان برخی کشورهای آسیای میانه و خاورمیانه، ضمن اعتقاد به محیطی امنیتی نه چندان اعتمادمحور که ریشه در بی‌اعتباری طرفین دارد و با توجه به محیط دیپلماتیک امروزی متأثر از مؤلفه‌های قدرت نرم، یک دیپلمات کرد، اهل سنت، ارمنی یا ترک ایرانی توانایی بهتری در حل مسائل فی مابین ایران با کشورهای متبوع این اقوام دارد، چراکه از لحاظ هویتی همگن با طرف مقابل است و اعتبار دارد. این استدلال متأثر از دیدگاه‌های مکتب سازه‌انگاری در ریافت‌های دیپلماتیک است که معتقدند: آنچه اشخاص می‌خواهند، وابسته به این است که با «چه کسی» تعامل دارند و تا چه حد به گروه آنان وابستگی دارد، بنابراین همگونی دارای ارزشی ویژه در دیپلماسی می‌گردد.

این موضوع از آنجایی اهمیت پیدا می‌کند که روند تحولات منطقه‌ای باعث اختلافات مذهبی و گسترش باورهایی چون هلال شیعی، تهدید نظام‌های سنی مذهب و جنگ‌های متأثر از آن شده است. جهت حل بهتر این موضوعات در داخل و خارج، بهره‌گیری از دیپلمات‌ها و مذاکره‌کننده‌هایی از همان جنس و مذهب ضمن ایجاد تعامل بهتر و ایجاد باوری آسوده برای آنان، وابستگی ملی آنها را نیز افزایش می‌دهد.

ایجاد فرصت و دادن نقش و جایگاه به اقوام و اقلیت‌ها در سیاست، به‌ویژه سیاست خارجی هر کشوری و به‌طور خاص کشوری چون ایران که در تعاملات بحرانی با هم‌مرزهایش است، از این رو اهمیت پیدا می‌کند که هر دولتی بنا بر اصول و مبانی هویتی خود، با گروه‌های قومی در داخل مرزهایش رفتاری خاص را دارد که دنباله همین رفتار را با موارد مشابه در بیرون مرزها و سطح منطقه‌ای پیش می‌گیرد (Zeev, 2004:102). بنابراین بررسی جایگاه اقلیت‌هایی همچون اهل سنت در ایران و به‌ویژه در سیاست خارجی، حامل پیام‌های مثبت یا منفی برای کشورهای منطقه است.

در حال حاضر تحولات و تنش‌های منطقه‌ای حاصل از تنوع اقوام و مذاهب، افزون بر ریشه‌های تاریخی، به سبب تحولات منطقه‌ای و تأثیرات جهانی شدن، به‌ویژه در موضوعات اقتصادی و ارتباطات، رو به افزایش است، چراکه آگاهی از خود و توانایی

برای ایجاد هویت بر اساس آن افزایش یافته است. جهانی شدن نیز این فرایند را تحریک می‌کند و راهکار مواجهه با آن، حضور گسترده، جامع و ملی تمام اقوام در فرآیندهای تصمیم‌گیری، به‌ویژه در سیاستگذاری‌های خارجی کشورهای خاورمیانه است. نمایندگی و حضور در فرایندهای دیپلماتیک نه تنها موجب کمک به ملت‌سازی در داخل می‌شود، بلکه در سطح منطقه‌ای نیز سبب ایجاد رویکرد و تعامل سازنده‌تر و روشن‌تر طرف‌های مذاکره با یکدیگر خواهد شد. در واقع حرکت بر اساس یک الگوی دموکراتیک فرهنگی - موردی که از نقاط ضعف احتمالی در مسائل قومی ایران است - سبب حرکت به سوی دموکراسی سیاسی نیز می‌شود.

این موضع نه تنها سبب ایجاد آشوب و پریشانی احتمالی در سیاست خارجی کشور نمی‌گردد، حتی کاملاً در راستای تعاریف رسمی از هویت ایرانی نیز هست، چراکه اساساً هویت ایرانی بر اساس دو شاخص کلیدی ایرانی بودن و مسلمان بودن تعریف شده است. علی‌رغم اختلاف نظر در این شاخص‌ها، تناقض و یا تعارضی بین این عناصر دیده نمی‌شود (آزاد ارمکی، ۱۳۸۶: ۱۴۹). بنابراین زدودن باورهای گذشته و هویت‌های تک بعدی حاصل از نگرشی‌های مبتنی بر تفکرات صلب و یکسونگر تشیع صفوی و یا سیاست‌های شبه مدرن به جای مانده از آغاز پهلوی و پالایش آنها بر اساس نگرشی جهانی مبتنی بر عناصر هویت‌ساز سازه‌نگارانه سبب قوام هویت ایرانی - اسلامی می‌گردد.

اصولاً هویت ایرانی مبتنی بر طرد و یکسونگری قومی و مذهبی نبوده است. مهم‌ترین شاخصه این هویت ویژه، تداوم سرزمینی - سیاسی (دولت)، فرهنگی و هنری است که علی‌رغم گسست‌های کوتاه، همچنان پا بر جا مانده است (احمدی، ۱۳۸۲: ۳۶)، چراکه همواره همبستگی قابل ملاحظه‌ای بین هویت ملی و قومی در بین ایرانیان وجود داشته و احساس هویت قومی نه تنها با احساس هویت ملی منافاتی ندارد، بلکه مقوم آن نیز هست (امیرکافی و حاجیانی، ۱۳۹۲: ۱۳۷). بررسی ماهیت دولت ایران و انواع گونه‌های چهارگانه ارائه شده دولت‌های خاورمیانه، سندی بر این ادعاست. در این راستا کاربرد دیپلماسی قومیتی شاخص‌ترین وجهه این نگرش با دو بعد داخلی و خارجی به‌ویژه برای ایران در خاورمیانه خواهد بود. در واقع «شاید یکی از دلایل ضعف حضور ما در تحولات منطقه خاورمیانه همین وضعیت بی‌توجهی به ظرفیت‌های اقوام

مختلف کشور باشد، که باید هر چه سریع تر جبران شود» (شعبانی، ۱۳۹۰).

۶. جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

در نزاع جهانی شدن که میان جهانی بودن و محلی‌گرایی است، واسطه‌های صلب و سنتی محکوم به شکست هستند. در حقیقت در صورتی که دولت ملی را حد واسطه در میان محلی بودن و جهانی شدن بدانیم، اگر اعمال و نگرش‌های صادره آن همچون دیپلماسی نشأت گرفته از تفکر صلب دولت ملی کلاسیک (کشور واحد، زبان واحد، ...) باشد، شاهد نوعی تصلب در سیاست خارجی می‌شویم که لاجرم فشار دو سویه حاصل از جهانی - محلی شدن آن را فرو می‌ریزد. بدین منظور لازمه حضور در جهانی شدن به‌عنوان یک کل متکثر، بهره‌مندی از تمام ظرفیت‌های متکثر ملی همچون تفاوت‌های قومی و مذهبی است تا ضمن بهره‌مندی از فرایند جهانی شدن، شاهد حرکت به سوی جامعه‌ای دموکراتیک‌تر در داخل و پویا در سیاست خارجی و روابط بین‌الملل باشیم.

بهره‌مندی از ظرفیت‌های قومی و فرهنگی در جوامع مختلف به‌ویژه کشورهای خاورمیانه از دو جهت می‌تواند دارای اهمیت باشد: نخست آنکه با توجه به سابقه تاریخی و ضعف این منطقه در دولت-ملت‌سازی، حرکت در این راستا سبب ایجاد نوعی دموکراسی فرهنگی شده و همبستگی ملی را افزایش می‌دهد. این موضوع زمانی اهمیت دوچندان می‌یابد که دریابیم این منطقه از لحاظ تنوع فرهنگی و قومیتی بسیار غنی است، اما این تنوع تحت تأثیر چینش استعماری کشورها پس از فروپاشی عثمانی قرار دارد؛ موضوعی که جهانی شدن، توانایی تحریک آن را دارد. در واقع بسیاری از نظریه‌های روابط بین‌الملل معتقدند جهانی شدن سبب تغییر جایگاه دولت‌ها می‌شود و این تغییر را نشأت گرفته از تغییرات محیط داخلی کشورها می‌دانند. یکی از این موارد تغییر، رشد تحرکات قومی و احیای فرهنگ‌ها و هویت‌های بومی است. این موضوع هرچند امری است جهانی، اما از آن جهت که بسیاری از اقوام و هویت‌هایی که به دلایلی در پس سال‌های جنگ اول جهانی تحت تأثیر تفکرات وستفالیایی و صلب، توانایی حضور در صحنه را به‌عنوان قومی دیگر نداشته‌اند، امروز جهانی شدن را

فرصتی برای شنیده شدن صدایشان می‌دانند.

دومین مورد دارای اهمیت در این موضوع، نقش جهانی شدن و تأثیرات آن بر فرایند و محتوا فعالیت‌های دیپلماتیک است. پدیده جهانی شدن سبب بروز و اهمیت یافتن قدرت نرم و متعاقب آن عمومی شدن، نرم شدن و انتزاعی شدن بسیاری از مؤلفه‌های قدرت شد، تا جایی که ما می‌توانیم ادعای ورود به مرحله‌ای جدید در دنیای تعاملات دیپلماتیک و گذشتن از فضای صرفاً مادی را داشته باشیم. نتیجه این رفتار، اهمیت یافتن هویت در مذاکرات و واکنش‌های دیپلماتیک، متأثر از دیدگاه‌های سازه‌نگارانه است.

مطابق آنچه همگان در مورد آداب دیپلماتیک موفق اذعان دارند، داشتن ابزارهای مناسب در موضوعات متنوع دیپلماتیک شرط موفقیت است، اما همان‌گونه که شرح آن داده شد، فضای امروزی تعاملات دیپلماتیک تحت تأثیر قدرت نرم قرار دارد. در اینجا است که منافع مورد بحث با هویت کنشگران گره می‌خورد. بدین صورت میزان همگن بودن هویت کنشگران ارتباط مستقیم با میزان موفقیت یک مذاکره و تعامل دیپلماتیک پیدا می‌کند. در حقیقت این موفقیت نشأت گرفته از میزان اعتباری است که طرفین برای یکدیگر قائلند. همان‌گونه که جوزف نای معتقد است: اعتبار از کمیاب‌ترین منابع در دنیای امروزی اطلاعات است، بنابراین تلاش برای ایجاد همگنی هویتی و فرهنگی - قومی، مذهبی و... در واقع تلاش برای ایجاد اعتبار و متعاقب آن موفقیت است. این موضوع به نوعی استفاده از برساخته‌های ذهنی مثبت طرفین در فرایندهای دیپلماتیک است.

در خاورمیانه فضای امنیتی بسیار تحت تأثیر عوامل روانی و برساخته‌های ذهنی کنشگران قرار دارد. در حقیقت از آنجا که مجموعه‌های امنیتی تحت تأثیر فرهنگ مشترک و دوستی‌ها و دشمنی‌های مشترک ریشه‌دار و تاریخی هستند، لازمه تعامل در چنین مجموعه‌ای امنیتی، بهره‌مندی مناسب از برساخته‌های ذهنی کنشگران به عنوان ابزاری دیپلماتیک است. در این پژوهش بهترین ابزار دیپلماتیک را جهت ایجاد برساخته‌ای مثبت در ذهنیت طرفین، خود عوامل و ناطقین یک گفت‌وگو و مذاکره دیپلماتیک می‌دانیم؛ جایی که تلاش برای ایجاد اعتبار آسان‌تر است.

متناسب آنچه شرح داده شد، بهره‌مندی از این ابزار ضمن دربرداشتن منافی برای

کل دولت‌های خاورمیانه، دارای ارزشی مضاعف برای جمهوری اسلامی ایران است. این ارزش از آن رو برای ایران حاصل می‌شود که با توجه به دستاوردهای این پژوهش عامل کلیدی و ابزار مناسب برای انجام رفتارهای دیپلماتیک، اشخاص و ناطقینی همگن و هم هویت با طرف مقابل هستند و ایران ضمن دارا بودن تنوع قومیتی دارای پشتوانه ملی بهتری در بهره‌گیری از امتیازات قومی در منطقه است، چراکه نسبت به دیگران کیفیت و قدمت ملت‌سازی و باور واحد از ملت بودن را داراست. هرچند نباید وجود مشکلاتی را در این زمینه نادیده گرفت، اما بر خلاف سایر دولت‌های خاورمیانه که در صدد ایجاد دولتی یکپارچه بر اساس مؤلفه‌های قومیتی اکثریت، متأثر از دیدگاه‌های نژادپرستی هستند، در ایران مسائل قومی تحت تأثیر این موضوع نبوده است و امکان بهره‌مندی از تنوع قومیتی برای آن محفوظ است.

بنابراین محققان حاضر، دیپلماسی قومیتی را به‌عنوان راهکار و ابزاری مؤثر برای «ایجاد باورهایی مفید و مثبت» جهت حل مشکلات دیپلماسی کشور در زمینه همکاری با کشورهای خاورمیانه می‌دانند؛ مسئله‌ای که نه تنها سبب‌ساز حل مشکلات دیپلماسی کشور می‌گردد، بلکه عامل انسجام ملی و مستحکم‌تر کردن ریشه‌های دولت-ملت‌سازی در کشور نیز هست. حرکت در این مسیر، ضمن حل مشکلات رشد محلی‌گرایی و قومی‌گرایی متأثر از جهانی شدن که امکان تحریک آن به وسیله نیروهای فرامنطقه‌ای وجود دارد، با توجه به برتری ظرفیت‌های ملی ایران در این موضوع نسبت به سایر موضوعات و ابزارهای دیپلماتیک، قدرت داخلی و منطقه‌ای دولت را در تعاملات دیپلماتیک تا حد زیادی افزایش می‌دهد.

فهرست منابع

منابع فارسی

- آزاد ارمکی، تقی (۱۳۸۶). فرهنگ، هویت ایرانی و جهانی شدن، تهران: تمدن اسلامی.
- آشوری، داریوش (۱۳۵۴). فرهنگ سیاسی، تهران: مروارید.
- ابراهیمی، ن. (۱۳۹۲). نوسلفی‌گری و جهانی شدن در خاورمیانه، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- احمدی، حمید (۱۳۷۶). «قوم و قومیت‌گرایی در ایران، افسانه یا واقعیت»، اطلاعات سیاسی اقتصادی، ۶۵: ۱۱۵-۱۱۶.
- احمدی، حمید (۱۳۸۲). «هویت ایرانی: بنیادها، چالش‌ها و ریشه‌ها»، نامه پژوهش فرهنگی، ۶ (۷): ۵-۵۲.
- امیرکافی، مهدی و ابراهیم حاجبانی (۱۳۹۲). «نسبت هویت ملی و قومی در جامعه چند قومی ایران»، راهبرد، ۶۶ (۲۲): ۱۳۷.
- امین، س. (۱۳۸۲). سرمایه‌داری در عصر جهانی شدن، ترجمه زرافشان، تهران: نشر آگه.
- بارنت، م. و ش. بنتهامی، (۱۳۸۳). سیاست و هویت در خاورمیانه، ترجمه م. بحرانی، تهران: مطالعات راهبردی.
- برانکاتی، د. (۱۳۸۱). آیا فدرالیسم به ایجاد ثبات در عراق می‌انجامد؟، ترجمه ا. موحدیان، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- بوزان، باری و ا. ویور (۱۳۸۸). مناطق و قدرت‌ها، ساختار امنیت بین‌الملل، ترجمه ر. قهرمان‌پور، تهران: مطالعات استراتژیک.
- جعفری، ا. (۱۳۸۹). «جهانی شدن و وستفالی‌زدایی از متغیرهای دولت»، علوم سیاسی دانشگاه آزاد کرج، ۱۳: ۸۳-۱۱۴.
- جمالی‌نژاد، مهدی (۱۳۹۲). دیپلماسی شهری. اصفهان: آرما.
- چگنی، غلامعلی (۱۳۸۸). «آثار تمر، محمد: تحركات قومی کردها و امنیت ملی ترکیه»، فصلنامه بین‌المللی روابط خارجی، سال ۱، شماره ۲.
- حق‌پناه، جعفر (۱۳۹۰). «هویت، قومیت و سیاست خارجی در خاورمیانه». فصلنامه سیاست، دوره ۴۱، شماره ۱، بهار.
- حکیمیان، ح. و ز. مشاور (۱۳۸۳). دولت و جهانی شدن، ترجمه ع. حاتمی‌زاده، تهران: نشر کویر.
- رفیعی فنود، محمدحسین (۱۳۸۱). آن سوی جهانی سازی، تهران: صمدیه.
- سلیمی، ح. (۱۳۹۲). نظریه‌های گوناگون درباره جهانی شدن، تهران: سمت.
- شعبانی، ا. (۱۳۹۰). ضرورت استفاده از دیپلمات‌های کرد در خاورمیانه، مصاحبه ص. شفیعی مقدم، هفته‌نامه سوران، شماره ۳۳.
- شولت، ج. (۱۳۸۳). جهانی شدن سیاست: روابط بین‌الملل در عصر نوین، ترجمه ا. راه‌چمنی،

تهران: ابرار معاصر.

فکوهی، ناصر (۱۳۸۹). همسازی و تعارض در هویت و قومیت، تهران: گل آذین.
فولر، گک. (۱۳۸۴). شیعیان عرب؛ مسلمانان فراموش شده، ترجمه ق. تبریزی، قم: مؤسسه
شیخ شناسی.

قوام، عبدالعلی (۱۳۸۳). جهانی شدن و جهان سوم. تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی
وزارت خارجه.

قوام، عبدالعلی (۱۳۸۴). «سازهانگاری: سنتز پوزیتیویزم و پست پوزیتیویزم یا پلی میان
نئورئالیزم و نئولیبرالیزم»، دانشنامه حقوق و سیاست، سال اول، شماره ۲، بهار.
کاستلز، مانوئل (۱۳۸۵). عصر اطلاعات: اقتصاد، جامعه و فرهنگ: قدرت هویت - جلد ۲،
ترجمه ا. علیقلیان، تهران: نشر نو.

کر، پ.، و ج. وایزمن (۱۳۹۲). دیپلماسی در عصر جهانی شدن، تهران: ابرار معاصر.
کر می، جهانگیر (۱۳۸۵). «سیاست خارجی از منظر تکوین‌گرایی اجتماعی»: <http://www.did.ir>
گل محمدی، ا. (۱۳۸۶). جهانی شدن، فرهنگ، هویت، تهران: نشر نی.

گیدنز، آ. (۱۳۸۴). چشم‌اندازهای جهانی شدن، ترجمه م. جلائی پور، تهران: طرح نو.
مشیرزاده، ح. (۱۳۹۲). تحول در نظریه‌های بین‌المللی، تهران: سمت.

مورگنتا، ه. (۱۳۷۴). سیاست میان‌ملت‌ها، ترجمه ح. مشیرزاده، تهران: انتشارات وزارت
خارجه.

میلر، د. (۱۳۸۳). ملیت، ترجمه د. غریاق زندی، تهران: انتشارات تمدن ایرانی.

میلیسن، ژ. (۱۳۸۸). دیپلماسی عمومی نوین، ترجمه ر. کلهر، تهران: دانشگاه امام صادق (ع).
ونت، ا. (۱۳۸۴). نظریه اجتماعی سیاست بین‌الملل، ترجمه ح. مشیرزاده، تهران: انتشارات
وزارت خارجه.

هلد، د. و مک گرو، ا. (۱۳۸۲). جهانی شدن و مخالفان آن، ترجمه م. کرباسیان، تهران:
انتشارات علمی و فرهنگی.

منابع لاتین

- Biersteker, Thomas J. and Weber Cynthia (1996). "State Sovereignty as Social Construct". Cambridge University Press.
- Black, J. (2010). A History of Diplomacy, London: Reaktion book.
- Bremmer, I. (2003). "Nation-and State-Building in Eurasia", Georgetown Journal of International Affairs, Winter/Spring, 32.
- Broth, G. (1979). Guide to Diplomatic Practice. London: Longman.
- Danielle, M. (2010). "Culture, Global and International Relations", international symposium (3).
- Fox, J. (2001). "Civilizational, Religious and National Explanations for Ethnic Rebellion in the Pos Cold War Midle East", Jewish political rewview, 13 (1-2).

- Genna, Georghita (1997). "Ethnicity and Globalization, Outline of a Complementary Conceptualization", social anthropology, 5(2): 197-209.
- Harries, Mylonas (2012). The Politics of Nation-Building. New York: Cambridge university .
- Hopf, Ted (1998). "The Promise of Constructivism in International Relations Theory", international security, 23(1): 177-200.
- Hosseinpour, Mohammad Hassan (1984). Iran and its Nationalties, the Cased of Balluch-phd thesis, American University .
- Junbo, M. (2007). "Turkey and Its Identity Challenges", international organization, 46 (2).
- Kylmcka, will (2002). "Multiculturalism and Minority Right", Queen university, 78(4).
- Nigro, Loise (2008). Theory of War and Strategy Carlisle: US Army War College .
- Ninkovich, Frank (1996). U. S. Information Policy and Cultural Diplomacy .
- Nye, J. & Keohan, R. (1998). "Power and Interdependence In The Information Age", Foreign Affairs, 77 (5), 81 .
- Nye, J. (2008). Public Diplomacy and Soft Power (Vol. 96). New York: American acadey of politic and social science .
- Nye, Joseph (2012). "China's Soft Power Deficit to catch up ,its politics must unleash the many talents of its civil society": <http://online.wsj.com/news/articles/SB10001424052702304451104577389923098678842>
- Peter, Ronald (2006). Modern Diplomacy, London: Pearson Education .
- Robertson, Ronald (1992). Globalization, Social Theory and Global Culture, aberdeen: university of aberdeen .
- UNESCO (1982). world conference on culture policies. Paris .
- Wendt, Alexander(1992). "Anarchy is what States Make of it", International Organization, 46(2): 391-425.
- Zeev, M. (2004). Building Regional Security in Middle East. London: Frank Cass .